

گفت‌وگو با بتول نوقانی بانوی پیشگام مشهد در تفسیر کتاب خدا و نهج‌البلاغه

یک قرن با قرآن

از تحصن‌های انقلابی تا روضه‌های خانگی در کارنامه ترویجی و آموزشی این مدرس دیده‌می‌شود

شهر

شهربانو

۲۵ شهریور ۱۴۰۱
شماره ۳۰

۴



لیلا جان قریان

برای پیدا کردن خانه‌اش، کوچه پس کوچه‌های خیابان شیرازی را می‌گردم. سال‌ها پیش به خانه‌اش رفته بودم. هنوز آن در قهوه‌ای‌رنگ بزرگ سر پیچ کوچه یادم هست ولی محل کوچه را به خاطر نمی‌آورم. در شرایطی که همه خانه‌های قدیمی این منطقه را کوبیده و برج‌های بلندی ساخته‌اند، بی‌نتیجه به نظر می‌رسد که از همسایه‌ها سراغ خانه‌اش را بگیرم ولی تنها گزینه پیش رو همین است. تقریباً نزدیک چهارراه شهدا هستیم. در یکی از خانه‌های قدیمی محله را می‌زنم. شاید عجیب باشد و دور از انتظار اما از اولین خانه جواب می‌گیرم! روایت خانه‌ای که بین هتل‌های بلند، اصالت خود را حفظ کرده است. تصور باغچه پر از گل و بوته اردیبهشتش هوش از سر آدم می‌برد. پرچم «یا اباعبدا...» ورودی خانه نصب است. حیاط هنوز آماده برگزاری روضه‌های شبانه است و میله‌های گوشه و کنار دیوارها نشان‌دهنده چادرهای خالی.

در مشهد راه‌اندازی شده بود. در این مدرسه دخترها اجازه داشتند روستی بپوشند. مدیریت مدرسه دست خانمی به اسم شاهزاده بود. این خانم آدم معتقدی بود و به عوامل رژیم گفته بود: اگر اجازه نمی‌دهید چادر بپوشم اشکالی ندارد ولی اگر اجازه ندهید حجاب داشته باشم مدرسه را تعطیل می‌کنم. به همین دلیل، همیشه لباسی شل مانند می‌پوشید و حجاب داشت. آن زمان، چون مدرسه دیگری در مشهد نبود، با خواسته او موافقت کردند. ثبت‌نام در این مدرسه چندان راحت نبود. از آنجایی که خانم شاهزاده پدرم را می‌شناخت، اجازه داده بود من را ثبت‌نام کنند. می‌گفت: به آیت... نوقانی ارادت دارم و پای منبرهای او بزرگ شده‌ام.

✚ کار همیشه‌ام مطالعه بود

او دوران دبستان و دبیرستان را می‌گذراند و بعد به دروس حوزوی می‌پردازد، دروسی که آن‌ها را با شاگردی نزد پدر خود می‌آموزد و در مشهد اولین زنی شناخته می‌شود که به درس کلام اسلامی تسلط دارد. «شاگردان مدرسه فروغ برای ادامه تحصیل در دوران دبیرستان وارد مدرسه «ایران دخت» می‌شدند که مدیریت آن با خواهر همین خانم شاهزاده بود و دخترها امکان پوشش روستی داشتند. خاطرهم هست آن زمان زبان خارجی‌ای که به بچه‌ها آموزش می‌دادند فرانسوی بود و من الفبای آن را خوب یاد گرفته بودم. تحصیلات کلاسیک را در این مدارس گذراندم و تا هیجده سالگی‌ام که پدرم زنده بود، درس‌های ادبیات عرب را پیش ایشان می‌خواندم. درس کلام و معرفه‌النفوس را پدرم به من آموخت. ایشان سال ۱۳۲۹ فوت کرد. مدتی هم استادی از حوزه به خانه می‌آمد و به من درس می‌داد. خودم هم مطالعه زیاد داشتم و همه وقت‌م را در کتابخانه پدرم می‌گذراندم که کتابخانه بزرگی است. کار همیشه‌ام مطالعه بود و به این کار علاقه فراوانی داشتم. البته پدرم در کتاب‌هایی که مفاهیم مشکلی داشتند حاشیه‌نویسی کرده بود. این حاشیه نویسی‌ها به من خیلی کمک می‌کرد. بعد از فوت پدرم، هر سؤالی داشتم از برادرم، مرحوم آیت... مهدی نوقانی، می‌پرسیدم. برادرم هم سال ۷۱ فوت کرد. پدرم هر سال عاشورا و تاسوعا، اربعین و شهادت حضرت موسی بن جعفر^(ع) در

بزرگ با اتاق‌هایی تودرتو با درهای چوبی قرار می‌گیرم. سال‌ها پیش که حاجیه خانم نوقانی را دیدم، هرچند گرد پیری بر چهره‌اش نشسته بود، هنوز به اصطلاح روپا بود و خودش کارهایش را می‌کرد اما امروز او زنی است که دیگر نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند و یک نفر به عنوان پرستار باید کنارش باشد. کمرش خمیده و تأثیر سکنه قلبی‌ای که سال‌ها پیش داشته در او بیشتر نمایان شده است. او زنی در آستانه صدسالگی است که حافظه‌ای عجیب دارد. مرا به خاطر می‌آورد که سال‌ها پیش ساعت‌ها با هم به گفت‌وگو نشسته بودیم. می‌گوید: اگر از قبل هماهنگ می‌کردی برای مصاحبه، اجازه نمی‌دادم بیایی! چندان توانی ندارم که بخواهم ساعت‌ها حرف بزنم. برای همین هم بود که جلسات قرآن و تفسیر را تعطیل کردم ولی حالا که سرزده آمده‌ای، بنشین و سؤال‌هایت را بپرس.

✚ مدرسه را تعطیل می‌کنم

بانو بتول نوقانی تنها فرزند دختر مرحوم آیت... نوقانی، از روحانیان زمان رضاشاه و از مبارزان انقلابی، است. او که متولد سال ۱۳۰۹ است، بعد از گذراندن دوران دبیرستان در مدرسه فروغ، علوم دینی را نزد پدر و برادر خود، مرحوم مهدی نوقانی، فرا می‌گیرد و به پیشنهاد مرحوم طاهایی، در مکتب نرجس شروع می‌کند به تدریس درس کلام، تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه برای دختران جوان و دانشجو.

«دوران ابتدایی و دبیرستان را در مدرسه فروغ گذراندم. پدرم می‌گفت: درس بخوان ولی بی‌حجاب نشو! این مدرسه سمت دروازه طلایی و اولین مدرسه‌ای بود که

✚ یک تصویر از خانه‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خانمی جوان حدود چهل ساله در را برایم باز می‌کند. می‌گویم: آمده‌ام حاجیه خانم نوقانی را ببینم. خبرنگار هستم. مکتبی می‌کند و راهم می‌دهد. حتماً صاحب خانه به او آموخته است که مهمان را از در خانه رد نکند! خانه هنوز همان بافت قدیمی را دارد: یک لوکیشن از خانه‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که این روزها نایاب شده است. پله‌های سنگی خانه را بالا می‌روم. روبه‌روی هالی

عکس: مهدیه غفوریان
شهرآرا

